

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در این بود که اگر دو واجب با هم تراحم کردند، آیا واجبی که زمان امتناش بر واجب دیگر مقدم است، ترجیح دارد یا خیر؟ در این فرض چند احتمال مطرح شد الف) تقدیم اسبق زماناً ب) تخییر ج) ترجیح به اهمیت.

فرمایش مرحوم محقق نائینی را مفصل عرض کردیم. خلاصه‌ی نظریه‌ی ایشان این شد که اگر هر دو واجب مقدور به قدرت شرعیه‌اند، در درجه‌ی اول اسبق زماناً را مقدم می‌کنیم و اگر امتثال هر دو در زمان واحد باشد مسئله‌ی تخییر مطرح است. مرحوم نائینی در این فرض برای ترجیح به اهمیت جایگاهی قائل نشدند. اما اگر هر دو واجب مقدور به قدرت عقلیه باشند ابتدا مسئله‌ی اهم و مهم، در مرتبه‌ی بعد اسبق زماناً و در مرحله‌ی آخر مسئله‌ی تخییر مطرح است.

کلام مرحوم صاحب منتقى و بررسی آن

در کتاب منتقى الاصول وقتی نظریه‌ی نائینی را بیان می‌کند می‌فرماید «و هذا المرجح يختص بما إذا كان كل من الحكمين مشروطاً بالقدرة الشرعية، فانه أفاد (قدّس سرّه)، بان المتقدم زماناً يرجح على المتأخر». نائینی قائل به این است که ترجیح به اسبق زماناً اختصاص به جایی دارد که هر دو واجب مشروط به قدرت شرعیه باشند در نتیجه می‌خواهند بگویند اگر هر دو واجب مشروط به قدرت عقلیه باشند موضوعی برای اسبق زماناً مطرح نیست.

ملاحظه فرمودید این برداشت برخلاف چیزی است که ما از کتاب فوائد الاصول نقل کردیم. البته مجال نشد اجود التقريرات را ملاحظه کنیم. شاید نائینی در اجود التقريرات از نظری که در فوائد دارد برگشته باشد. چون فوائد الاصول دوره‌ی اول اصول مرحوم نائینی و اجود دوره‌ی دوم مرحوم محقق نائینی است.^[1]

با توجه به آنچه که در کلمات مرحوم شهید صدر (رضوان الله علیه) آمده معلوم می‌شود نائینی بر این نظر ثابت بوده که در مقدور به قدرت شرعیه اول اسبق زماناً ثم التخییر و در مقدور به قدرت عقلیه اول مسئله‌ی اهم و مهم ثم مسئله‌ی اسبقیت و ثم مسئله‌ی تخییر.^[2]

ملاک تشخیص اهم از مهم

مرحوم نائینی در مسئله‌ی اهمیت چهار راه برای تشخیص اهم از مهم ارائه داده است. گفتیم در بحث تراحم عمده‌ی بحث در باب

اهم و مهم مطرح می‌شود یعنی اگر فقیه در همه‌ی زمان‌ها بخواهد از قوه فقاہتش استفاده کند تزامم بین واجبین زیاد اتفاق می‌افتد و این فقیه است که باید تشخیص بدهد کدام يك اهم و کدام يك مهم است.

نائینی می‌فرماید (1) «فما كان لحفظ بيضة الإسلام يقدّم على كلّ شيء» حکمی که مربوط به حفظ اساس اسلام است بر بقیه‌ی امور مقدم می‌شود. این همان مطلبی است که امام (رضوان الله تعالی علیه) در رابطه با نظام اسلامی بسیار از آن استفاده کردند.

(2) «و ما كان من حقوق النَّاس يقدم على غيره» در تزامم بین حق الناس و حق الله، حق الناس مقدم است.

(3) «ما كان من قبيل الدِّماء و الفروج يقدّم على غيره» اگر دو واجب با هم تزامم کنند يك طرف مسئله‌ی دم و فروج اما طرف دیگر غیر از اینهاست، موردی که از موارد دماء و فروج است اهمیت دارد.

(4) «أمّا فيما عدا ذلك فاستفادة الأهمية يحتاج إلى ملاحظة المورد و ملاحظة الأدلة» در غیر این سه مورد باید دلیل هر مورد را ملاحظه کنیم.^[3]

مثلاً اگر در موردی برای حفظ اساس اسلام باید خونی ریخته شود، مانعی ندارد انسان جان‌ش را بدهد برای اینکه اساس اسلام محفوظ بماند. حفظ اساس اسلام جایی است که دشمن قصد دارد اسلام را از بین ببرد و ابتداءً کاری به نماز و روزه هم ندارد ولو اینکه وقتی به این هدف ناصحیح خودش برسد آنها هم خود به خود از بین می‌رود.

جریان داعش از این قبیل بود که سازمان امنیت اسرائیل و آمریکا داعش را درست کردند برای اینکه اصل اسلام را از بین ببرند. قبلاً هم طالبان را برای همین هدف درست کردند. قبل از آن هم اصل وهابیت را برای همین قضیه درست کردند یعنی به وجود آوردن وهابیت در دنیای اسلام فقط برای این بود که اسلام را از بین ببرند نه فقط مقابله‌ی با شیعه کنند. داعش نسخه‌ی کامل‌تری از وهابیت و طالبان بود.

رساله‌ای است که من در آن این بحث را مطرح کردم و شاید همین روزها ان‌شاءالله چاپ شود. در بحث جهاد ابتدایی روی قول اکثریت قریب به اتفاق از جمله امام (رضوان الله تعالی علیه) نیاز به اذن معصوم (علیه السلام) است. شما کتاب تحریر الوسيله امام را ملاحظه کنید بالینکه ایشان قائل به ولایت مطلقه فقیه بودند اما در این کتاب، کتاب الدفاع یا کتاب امر به معروف و نهی از منکر هست ولی کتاب الجهاد در آن نمی‌بینید. علتش این است چون به نظر ایشان جهاد ابتدایی منوط به حضور و اذن امام معصوم (علیه السلام) است لذا اصلاً بحثی از فروغش هم نکرده. از طرف دیگر بزرگانی مثل مرحوم آقای خوئی با اینکه قائل به ولایت فقیه نبودند اما اذن معصوم (علیه السلام) را در جهاد ابتدایی شرط نمی‌دانستند لذا ایشان فروع جهاد را بحث کرده‌اند.

در مسئله‌ی «ما كان لحفظ اساس الاسلام» هیچ فقیهی اذن معصوم را معتبر ندانسته است لذا اگر مسلمانی دید در نقطه‌ای از نقاط عالم می‌خواهند اسلام را از بین ببرند، اگر تمکن داشته باشد باید برود و مقابله کند و نیاز به اذن احدی هم ندارد. در مسئله‌ی تشکیل اسرائیل که به قول امام يك غده سرطانی است آن هم برای از بین بردن اساس اسلام است. اسرائیل به مردم فلسطین حمله می‌کند و اشغال و تجاوز می‌کند و زمین را می‌گیرد، خانه‌های مردم را می‌گیرد، افراد را می‌کشد.

گاهی اوقات از آقایان طلبه‌ها یا حتی اساتیدشان می‌گویند به ما چه ربطی دارد؟ اسرائیل با فلسطینی‌ها مقابله می‌کند، خود آنها هم مقابله کنند یا اگر خودشان خواستند صلح کنند صلح و مقابله‌شان به اختیار خودشان است و از نظر فقهی به ما ربطی ندارد. جوابش همین است که اگر در نقطه‌ای از نقاط عالم دشمن برای از بین بردن اسلام و اساس اسلام حرکت کند ولو بخواهد اسلام را در يك منطقه خاصی از بین برود، مقابله کردن بر دیگران واجب است.

نزدیک به عاشورا هستیم و محرم الحرام سال 1440 هستیم. من همیشه عرض کردم واقعاً در محرم انسان از جمیع جهات باید به حقیقت حادثه عاشورا نزدیکتر شود. یک جهت این است که، جهت فقهی این مسئله چیست؟ من سال گذشته هم این را عرض کردم ولی عیبی ندارد مجدداً اشاره‌ای کنم. با اینکه امام حسین (علیه السلام) هنگام خروج از مدینه می‌فرماید «أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بَسِيرَةَ جَدِّي وَأَبِي»^[4] اما روی موازین فقهی مسئله نمی‌تواند روی امر به معروف و نهی از منکر تنظیم شود.

امر به معروف و نهی از منکر شرایطی دارد که این حرکت با آن شرایط سازگاری ندارد. يك شرط آن تأثیر است یعنی جایی که علم به عدم اثر داریم امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست. مثل همین زمان خودمان ما طلبه‌ها در پیاده‌رو می‌رویم و مواجه با زنی می‌شویم که حجابش را درست رعایت نکرده. نه اینکه اثر ندارد بلکه چه بسا آنها دنبال این باشند که طلبه‌ای حرفی بزند و اینها هم داد و قال راه بیندازد که هتک حرمت کنند. اینجا امر به معروف جایز نیست. یکی دیگر از شرایط امر به معروف این است که جان، مال و عرض آدم محفوظ بماند. اگر خطر جانی، مالی یا عرضی داشته باشد باید بگذرد.

در قضیه‌ی عاشورا و محرم هم به حسب ظاهر علم به عدم تأثیر و هم خطر فراوان وجود داشت. حضرت می‌دانست شکست می‌خورد و می‌دانست همه کشته و خانواده‌اش اسیر و هتک می‌شوند. آیا می‌توان گفت این حرکت طبق ارید عن آمر بالمعروف و انهی عن المنکر بوده؟ در رساله‌ای که ذکر کردم ما اثبات کردیم که اساس حرکت امام حسین (علیه السلام) برای حفظ اساس اسلام بوده. ریشه و اساس قیام امام حسین (علیه السلام) در این است که حضرت می‌فرماید «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيتِ الْأُمَّةُ بِرَأْعِ مِثْلِ يَزِيدٍ»^[5]. در جایی که اساس اسلام در خطر بود انسان جان خودش، زنش و حتی بچه‌ی شیرخواره‌اش را باید فدا کند.

یکی از سوال‌ها این است که چرا حضرت وقتی دیدند بچه شش ماهه تشنه است خواستند با او وداع کنند؟ مگر حضرت از راه علم غیب یا علم عادی نمی‌دانست اینها بچه را می‌کشند؟! این مسئله که نیاز به علم غیب نداشت! هر کسی آن وحشیه‌ها را که به طمع دنیا مقابل امام حسین (علیه السلام) آمده بودند را می‌دید می‌دانست که اینها به هیچ کس رحم نمی‌کنند.

گاهی اوقات در اصل قضیه‌ی حرکت امام حسین (علیه السلام) بعضی‌ها می‌گویند حضرت ولو در سایر موارد علم غیب داشتند ولی در این مورد نداشتند. من بحثش را کردم که این جریان جریانی بوده که افراد معمولی مانند محمد حنفیه و عبدالله بن عباس که آمدند جلوی حضرت را گرفتند و می‌گفتند شما کشته می‌شوید هم نتیجه را می‌دانستند پس نیاز به علم غیب نداشت.

اما وقتی جریان امام حسین (علیه السلام) را تطبیق با جایی بدهیم که اسلام در خطر است. در این مورد نیاز به اذن معصوم نیست، جان خودت، زن و فرزند، همه را باید بدهی. البته این مطلب را در دنیای امروز نمی‌پسندند ولی این یکی از مبانی دینی ماست چون بزرگان ما مانند امام حسین (علیه السلام) این کار را کردند. شرائط حفظ اساس الاسلام با مسئله امر به معروف و نهی از منکر متفاوت است و مثلاً دیگر علم به تأثیر لازم ندارد.

تطبیق مبانی در تزامم با مانحن فیه

نکته‌ای که باید روی آن فکر کنیم و کلمات بزرگان را در این باره دنبال کنیم این است که اگر دو واجب با هم تزامم کنند و یکی اسبق زماناً از دیگری باشد، اینجا تزامم وجود دارد یا نه؟

یکی از بحث‌هایی که سال گذشته داشتیم ضابطه‌ی تزامم و فرق میان تعارض و تزامم بود. يك مبنا مبناى مرحوم محقق نائینی بود که نائینی می‌فرمود تعارض تنافی در مقام جعل است اما تزامم تنافی در مقام امتثال است فرقی نمی‌کند که اینها طولیین

باشند یا عرضیین. وقتی ظرف امتثال این واجب امروز و ظرف دیگری فردا شد، خطاب فعلی است پس طبق این مبنای مرحوم نائینی بین امتثال متقدم و امتثال متأخر تزامم به وجود می‌آید. مثل اینکه در باب حج ولو اشهر حج نیامده باشد ولی وقتی مستطیع شوید خطاب به وجوب حج - روی مبنای واجب معلق - بر شما فعلی می‌شود.

مرحوم صاحب منتقى وقتی می‌خواهد در جایی که دو واجب مقدور به قدرت شرعیه‌اند بر مرحوم نائینی اشکال کند، اولین مطلبی که ذکر می‌کند این است که این مورد از موارد تزامم مصطلح نیست منتهی تزاممی که ملاکش را خود ایشان داده که آن را ذکر خواهیم کرد.

یک مبنا، مبنای مرحوم آخوند بود که فرمود فرق بین تعارض و تزامم این است که در تعارض احد الدلیلین ملاک دارند، اما در تزامم هر دو ملاک دارد. اینجا هم همینطور است یعنی هم روزه‌ی روز پنجشنبه و هم روزه‌ی روز جمعه ملاک دارد. به بیان دیگر در مورد تعارض دو روایت آخوند می‌گوید یکی از اینها بحسب الواقع ملاک دارد ولو ما ندانیم کدام است اما در باب تزامم هر دو دارای ملاک است.

ما به این نتیجه رسیدیم که فرق میان تعارض و تزامم در این است که در تعارض احدهما مشمول ادله‌ی حجّیت فعلیه است اما در تزامم هر دو مشمول ادله‌ی حجّیت‌اند. یعنی وقتی دو واجب با هم تزامم می‌کند که ادله‌ی حجّیت شامل هر دو بشود بالفعل اما در تعارض هر چند هر دو حجّیت شأنیّه را دارند اما بالفعل یکی از آنها حجیت دارد و لذا باید از مرجحات باب تعارض آن یکی را پیدا کنیم.

پس روی جمیع مبانی ما نحن فیه از باب تزامم است و نمی‌توانیم بگوئیم چون زمان این واجب امروز و زمان آن واجب فرداست - اختلاف زمانی بین الامتثالین وجود دارد - مانع از تزامم می‌شود. ملاک تزامم یا تنافی در مقام امتثال یا وجود ملاک در هر دو یا عقل یا مبنایی است که ما اختیار کردیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] منتقى الأصول، ج3، ص: 52: المرجح الثالث: ما إذا كان أحد الواجبين أسبق زمانا من الآخر، و هذا المرجح يختص بما إذا كان كل من الحكمين مشروطا بالقدرة الشرعية، فانه أفاد (قدّس سرّه)، بان المتقدم زمانا يرجح على المتأخر، لأن المتقدم في الفعلية يكون مستقرا في محله من دون مانع، و يكون رافعا للتكليف الآخر، لأنه يرفع موضوعه، فلا يبقى له محل و مجال في ظرفه.

[2] بحوث في علم الأصول، ج6، ص: 84: المرجح الرابع و الأخير من مرجحات باب التزام هو: ترجيح الأسبق زمانا. فقد ذكروا بأن الواجبين المتزاممين إذا كانا مترتبين زمانا، و كان المكلف لا يتمكن من الإتيان بالثاني على تقدير الإتيان بالأول، فيقدّم الأسبق زمانا على نحو لا يكون معذورا في تركه، فيرفع اليد عن المتأخر حفاظا على المتقدم، باعتبار فعلية القدرة عليه في وقته و ظرفه.

[3] فوائد الاصول، ج1، ص: 335: و أمّا إذا اتحد زمان امتثالهما كالغريقين فحينئذ تصل التوبة إلى التّرجيح بالأهمية، فأى منهما أهمّ يقدّم، لأنّ الأمر بالأهمّ يكون معجزا مولويا عن غيره. و مسألة الأهمية يختلف باختلاف ما يستفاد من الأدلة و مناسبة الحكم و الموضوع، فما كان لحفظ بيضة الإسلام يقدّم على كلّ شيء، و ما كان من حقوق النّاس يقدّم على غيره، كما أنّ ما كان من قبيل الدّماء و الفروج يقدّم على غيره، و أمّا فيما عدا ذلك فاستفادة الأهمية يحتاج إلى ملاحظة المورد و ملاحظة الأدلة.

[4] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج44، ص: 330.

[5] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج44، ص: 326.